



بعضی در اطراف کتب تاریخ فلسفه اسلامی

(۵)

بقیه از شماره ۸ سال سوم

در تمام این مبحث یعنی تو بیخ امامان از صوفیه که مصنف علامه آنرا صرفاً متوجه صوفیه سنی مذهب دانسته است میگوییم با تفصیلی که در معنی ولایت (از شق اول) داده شد، دیگر خلافی جز در تخصیص ولایت صوری و اختلاف در فروع احکام و عمل به فتاوی فقهای اهل سنت فی مابین باقی نخواهد ماند و ماده المواد تغایر با قبول ولایت عامه و یا بقول مصنف (باطنی) خواهد خاست، لکن مشکل کار در اینجا است که رد ائمه شیعه بر صوفیه اطلاق و عمومیت دارد و به هر گونه تصوفی خواه از ناحیه شیعه و خواه از ناحیه عامه احاطه و مشمول دارد، چون همانطور که عرض شد مبنای مذهب شیعه بر ظاهر و باطن و (خاصه و خرجی) نیست و اصول معتقدات و فروع احکامش بر مجتهد و مقلد و عارف و عامی هر دو به یک نحو و به یک طریق است، فلذا این مذهب از هر گونه نظر و اعتقادی که مانع از وحدت و یکپارچگی آن باشد بصراحت منع کرده و شیعی را موظف نموده است که از کسانی در فروع احکام از وضعی و تکلیفی متابعت کند که بکلام الهی و سنت رسول و اخبار منسوب به جانشینان پیغمبر اکرم و اجتهاد در آنها بر حسب موازین و قوانین اصولی عالم باشند و از حیث درجات عملی و تقوی مشمول قواعد مقرر در عدالت، (البته این برابری در مقابل قوانین نباید موجب توهم برابری همه مردم بر حسب قابلیت و استعدادهای

* آقای استاد سید کریم امیری فیروزکوهی. از شاعران و ادیبان طراز اول کشور.

مختلف از کم و بیش و شدت و ضعف بوده باشد و بوده‌اند کسانی که در مرحله ادراک و فهم و احراز مقام قرب و مرتبه اختصاص برتر از افراد دیگر و بمقام سر و محرمیت نزدیکتر بوده‌باشند) باری اخبار و وارد از طریق ائمه شیعه، بشرحی که در کتب موضوع در رد صوفیه به تفصیل آمده و حاکی از تواتر یا استفاضه آنها است، طوری نیست که فقط ناظر بطبقه‌ای دون طبقه دیگر باشد و چنان است که شامل همه افراد متصوفه از شیعی و سنی، بل که قدح در نفس تصوف و تعبیر از آن به رهبانیت عیسوی است...

البته اخباری هم بمعارضه با آن اخبار از طریق روات صوفیه رسیده و در کتب و احتجاجاتشان با حضرات فقها مورد استفاده قرار گرفته است. اما تا بحال کسی در صدد جمع آوری همه آن احادیث از مدح و قدح بر نیامد، و به حکومت بین آنها بر حسب قواعد اصولی نپرداخته است، الا اینکه کتب بسیاری از ناحیه دو طرف یعنی علمای فقه و حدیث و فضلالی تصوف در نقض و انکار یکدیگر نوشته شده است که مبنای هر کدام از آنها نیز اخبار وارد از طریق ائمه اطهار و رسول اکرم (ص) است...

ص ۵۲ (حاشیه) «ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خلاصه میگوید (بعضی چنین پنداشته‌اند که خطبه شمشقیه از مختلقات سید رضی میباشد. اما این پندار نادرست است زیرا خطبه مزبور در کتاب کامل مبرد ضبط شده و مبرد صد سال پیش از تولد سید رضی در گذشته است».

خطبه شمشقیه در کامل مبرد ملاحظه نشد و کتب نامیده شده به کامل هم از قبیل کامل بهایی و کامل ابن اثیر و غیره موخر بر کامل مبرد است تا احتمال دهیم که شاید غرض کامل بهایی بوده باشد که موضوع در همین معانی است و اما آنچه که در تأیید این حقیقت و صحت انتساب خطبه به امیرالمومنین صلوات الله علیه ملاحظه شده است، شرحی است که علامه امینی (قدس سره) در دائرة المعارف شیعه یعنی کتاب مبسوط و مستند (الغدیر) (در مجلد مربوط به اسناد این خطبه) مرقوم داشته و ترجمه آن چنین است که «همچنین ابن ابی الحدید در جلد اول از شرح، ذیل خطبه شمشقیه از قول ابن خشاب نحوی و لغوی مشهور نقل میکند که کلام سید رضی کجا و کلام خطبه کجا، و نیز شخص ابن ابی الحدید میگوید که من بسیاری از این خطبه را در تصنیف شیخ خودمان ابوالقاسم بلخی امام معتزله بغداد دیده‌ام، و او در زمان دولت مقتدر عباسی بمدت طولی قبل از وجود سید رضی میزیست، و همینطور کثیری از آنرا در کتاب ابوجعفر قبه یکی از متکلمان امامیه دیده‌ام و آن کتابی است مشهور بکتاب انصاف و این ابوجعفر از شاگردان ابوالقاسم بلخی رحمه الله بود و در همان زمانها پیش از تولد سید رضی در گذشت» و نیز باید گفت که شکایت حضرت امیر علیه السلام منحصر به عبارات خطبه شمشقیه نیست تا مورد تعجب و غرابت

واقع شود، بلکه مفاد خطبه مزبور به ایماه و اشاره در اکثر خطب و مکاتبات اوصوالاالله علیه مشاهده میشود.

ص ۵۶ متن - «نخستین مطلبی را که باید مورد توجه قرار داد توازی قابل توجهی است که بین اصل عقیده به عقل نزد فیلسوفانی که پیرو ابن سینا میباشند و اصل عقیده به روح که در اقوال شیعیان به نقل از قول ائمه منعکس است وجود دارد».

از مجموع این عبارات و عبارات بعدی چنین برمیآید که بین روح و عقل نزد فلاسفه و ائمه شیعه و پیروان ایشان تضادی وجود دارد که منجر بمقابله آن دو با یکدیگر و در نتیجه تقسیم روح از طرف امام به پنج قسم گردیده است، و حال آنکه حجیت عقل در شرع و نزد ائمه و تعبیر از آن به رسول باطن و اول ماخلق و امثال آنها که در لسان اخبار وارد است، چنان است که نه تنها تقابل با هیچیک از مدارج و افعال روح ندارد، بل که خود میزانی است در صحت و سقم واردات روح، مگر اینکه غرض مصنف دانشمند از کلامه (موازات) برابری و مترادف بوده باشد، بسیار است در کلمات ائمه و عرفا از این نوع تقسیمات انتزاعی چه از عقل و چه از روح که مراد از هر دو یکی است باعتبار مقامات و حیثیات مختلفی که روح یا عقل یا نفس در هر یک از آنها بر حسب تجلی و ظهور خود نامی جداگانه مییابد و غرض از آن سیر کمالی نفس است از ادنی مرتبه قوه و نقض باعلی درجه فعلیت و کمال.

ص ۵۷ متن «نزد اکثر از مردم فقط عقل بالقوه وجود دارد»...

عقل بالقوه یا عقل هیولانی که استعداد محض و قابلیت صرف است در همه بنی نوع انسان وجود دارد، ولی در مرحله فعلیت و اکتساب است که متصف به کمال و نقص و شدت و ضعف و رشد و غیررشد میگردد و تقسیم عقول نیز (بغیر از تقسیم دیگر آن به عقول عشره و عقول طولی و عرضی از قواهر اعلون و قواهر ادنون که در لسان شرع ملائکه موکل و به تعبیر دیگر همان ارباب انواع میباشند) نزد حکماء مختلف است، چنانکه بعضی آنرا به چهار و بعضی دیگر به پنج قسم تقسیم کرده اند، فارابی در (رساله عقل) آنرا به شش قسم بر آورده و عقل فعال را نیز داخل در آن شمرده است.

ص ۵۷ متن «اشعریان که ... اساس نبوت را منهدم ساختند».

شاید غرض نحوه استدلال آن طائفه و بینونت آن با ادله عقلی معتزله و حضرات عدلیه باشد، و گرنه چنین نیست که اشعریان با آنهمه تعصب که به خدایی قهارتر از یهوه یهود اعتقاد داشتند و نبی را نیز مأموری غیر متصرف می شناختند، اساس دین را منهدم کرده باشند....

ص ۵۹ متن «این سخن پیغمبر (خدا آدم را بصورت خویش آفرید)....

این خبر که از طرق هر دو فریق شیعی و سنی در طی بسیاری از کتب نقل و مورد شرح

و گفتگوی بسیار واقع شده است و عرفائی امثال ابن عربی نیز در مقام استفاده از آن برآمده‌اند، خبری است مأخوذ از تورات و تا آنجا که بیاد دارم در کتاب تلمود هم در احتجاج بین صدوقیان و فریسیان بکار رفته است، اغلب علماء آنرا بهمین معنی ظاهر مورد تفسیر قرار داده و بتوجهات تفصیلی در باره آن پرداخته‌اند، معدودی دیگر در شرح آن برای فرار از تشبیه، ضمیر کلمه (صورتی) را ارجاع به (آدم) داده و گفته‌اند غرض اینست که خداوند آدم ابوالبشر را بصورتی که خود وی لائق و درخور آن بود خلق فرموده است، و بعضی دیگر با اسناد به ائمه شیعه علیهم السلام، چنین گفتند که این عبارت جزء اخیر از عبارات حدیثی است که صدر آن از قلم افتاده است و آن حدیث این است که رسول اکرم (ص) در حین عبور از جایی شنیدند که مردی به مرد دیگر ناسزا میگوید و هیئت و صورت او را بباد فحش گرفته است، حضرت بمحض استماع میفرمایند چنین مگو و استغفار کن که خداوند متعال آدم ابوالبشر را بهمین صورت آفریده است، صوفیه نیز همچنانکه مصنف محترم ذکر فرموده است، مراد از آدم را حقیقت انسانی و ماهیت لاشرطی او دانسته و مقامات قلم اعلی و انسان کبیر و سایرین نوع تعریفات و اصطلاحات را منصرف بآن حقیقت شمرده‌اند، اما در اخبار وارد از لسان شرع و مفسران قرآن مجید غرض از آدم، همان آدم جد آدمیان است که اولین مخلوق بشری و خلیفه الله در زمین است که هر انسانی منتهی به او خواهد شد و باتحاد در نوع از سنخ واحد، لابد است که او نیز از همین نوع و سنخ آدم امروزی بوده باشد، بنابراین غرض از اولویت رسول اکرم با حفظ مرتبه تاخر صوری بنا بمرتبه (ولایت کلیه) و ظهور نور الهی در مجلای اتمی چون او و اتحاد مظهر و مظهر و مقام جمع الجمعی از حیث حقیقت نوری محمدی است که ساری در جمع موجودات و مفیض افاضات حق به همه کائنات است. هر چند که در این باب تطویلی نامناسب داده شد، لکن برای تتمیم مطالب متن و تعلیق شرحی بر آن و نیز نمایاندن اصل خبری چنین مشهود که معلوم شود مرجع آن کجا است، برای خوانندگان متن کتاب چندان خالی از فائده نیست.

ادامه دارد